

مباهله پیامبر(ص) با مسیحیان نجران

در سال دهم هجری (632 م) که پایه های حکومت اسلام کاملاً مستحکم شده بود، پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) به موازات مکاتبه با سران دول جهان و مراکز مذهبی، نامه ای نیز برای اسقف نجران «ابو حارثه» فرستاد و اهالی آن منطقه را به اسلام دعوت کرد. متن این نامه بدین شرح است:

مباهله پیامبر(ص) با مسیحیان نجران

در سال دهم هجری (632 م) که پایه های حکومت اسلام کاملاً مستحکم شده بود، پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) به موازات مکاتبه با سران دول جهان و مراکز مذهبی، نامه ای نیز برای اسقف نجران «ابو حارثه» فرستاد و اهالی آن منطقه را به اسلام دعوت کرد. متن این نامه بدین شرح است:

به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب. این نامه ای است از محمد پیامبر (ص) و فرستاده خدا به اسقف نجران. خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را حمد و ستایش و شما را از پرستش و عبادت بندگان به پرستش خدا دعوت می کنم؛ شما را دعوت می کنم که از ولایت بندگان خدا خارج شوید و تحت ولایت خداوند در آید و اگر این دعوت را نمی پذیرید، باید به حکومت اسلامی جزیه (مالیات) بپردازید، وگرنه با شما اعلام جنگ می کنم. والسلام.

فرستادگان حضرت محمد (ص) وارد نجران شده و نامه حضرت را به اسقف نجران دادند. اسقف نامه را با دقت خواند. وقتی از محتوای نامه مطلع شد، وحشت عجیبی سراپای وجودش را فرا گرفت. شخصی را نزد «شرحبیل بن وداعه»، که شخصی با درایت و کاردان بود، فرستاد و او را به خدمت فرا خواند و نظر او را درباره نامه پیامبر جویا شد. شرحبیل گفت: ما مکرراً از پیشوایان مذهبی مان شنیده ایم و به این مطلب یقین داریم که خداوند به حضرت ابراهیم وعده داده است که نبوت را از نسل اسحاق به فرزندان اسماعیل منتقل کند و هیچ بعید نیست که محمد همان پیامبر موعود باشد. با این حال، این یک مسئله مذهبی و مربوط به نبوت است و من در این گونه مسائل نظری ندارم؛ اگر از امور دنیوی بود، بدون شک اظهار نظر می کردم و از هیچ گونه تلاشی فروگذار نمی کردم اسقف به دنبال دو نفر دیگر به نام های «عبدالله بن شرحبیل» و «جبار بن فیض» فرستاد و نظر آنها را نیز جویا شد. آنها نیز همان پاسخ شرحبیل را تکرار کردند. نگرانی اسقف بیشتر شد و دستور داد ناقوس ها را به صدا در آورند. پس از این که همه مردم نجران گرد آمدند، اسقف نامه پیامبر را برای مردم خواند و از آنان نظرخواهی کرد. نتیجه این شد که گروهی از صاحب نظران را برای بررسی اوضاع و احوال پیامبر گرامی (ص) به مدینه بفرستند. بنابراین 70 نفر از نخبگان و دانایان انتخاب شدند که در رأس آنان 3 تن از رهبران مذهبی قرار داشتند: «ابو حارثه بن علقمه»، اسقف اعظم نجران، که سمت نمایندگی رسمی کلیساهای روم را در حجاز به عهده داشت؛ «عبدالمسیح» که لقبش «عاقب» بود و به عقل و درایت شهرت داشت؛ «أیهم» که به او «سید» می گفتند.

هیئت نمایندگی مسیحیان در مدینه

هیئت نمایندگی مسیحیان وارد مدینه شدند. قبل از آن که نزد پیامبر اکرم (ص) بروند، لباس های فاخر ابریشمی پوشیدند و انگشتر طلا به دست کردند و بر پیامبر اکرم (ص) - که در مسجد بود - وارد شدند و به پیامبر (ص) سلام کردند. حضرت پاسخ آنها را نداد و حاضر به سخن گفتن با آنها نشد.

مسیحیان غمگین و متحیر به فکر چاره بودند که ناگاه چشمشان به «عثمان بن عفان» و «عبدالرحمن بن عوف» افتاد. چون از دوران جاهلیت با آنها آشنا بودند، نزد آنان رفتند و موضوع را با آن دو در میان گذاشتند. آن دو اظهار داشتند که حل این مشکل به دست علی بن ابی طالب (ع) است، بنابراین از آن حضرت که در آن جا حاضر بود، چاره خواستند. حضرت فرمود: لباس های ابریشمی و انگشترهای طلا را از خود دور کنید و با همان لباس سفر به خدمت حضرت بروید. مطمئن باشید که حضرت شما را خواهد پذیرفت. آنها طبق راهنمایی حضرت علی (ع) عمل کردند و خدمت رسول اکرم (ص) رفتند. حضرت آنها را پذیرفت و فرمود: قسم به آن کسی که مرا به حق مبعوث کرد، دفعه اول که این جماعت نزد من آمدند، شیطان همراهشان بود.

مذاکره نمایندگان نجران با پیامبر اسلام (ص)

مسیحیان قبل از آنکه وارد مذاکره رسمی با پیامبر اسلام (ص) شوند، اظهار داشتند چون هنگام نماز است، اجازه دهید نمازمان را بخوانیم. حضرت به آنها اجازه داد و آنها به طرف قبله خودشان (مشرق) نماز خواندند. پس از اقامه نماز، مذاکرات آغاز شد و حضرت رسول (ص) برای بار دیگر آنها را به اسلام دعوت کرد؛ ولی اظهار داشتند که ما قبل از تو مسلمان شده ایم. حضرت فرمود: دروغ می گوئید، چون شما صلیب را عبادت می کنید و گوشت خوک می خورید و عیسی را فرزند خدا می دانید و این

ایهم(سید)به اسقف گفت: برای مباحله قدم پیش گذار. گفت: نه، به خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست، من جمعی را می بینم که اگر از ایزد تعالی بخواهند کوهی از زمین کنده شود، مستجاب خواهد شد. با او مباحله نکنید که با خاصان و عزیزان خود آمده است، چون وثوق و اطمینان به پروردگار خود دارد؛ اگر با او مباحله کنید، بلا نازل می شود و یک مسیحی را بر روی زمین باقی نمی گذارد؛ با او مصالحه کنید.

مسیحیان، نجاران، تسلیم ما، شهید
مسیحیان با دیدن چهره مصمم و مطمئن پیامبر اسلام (ص) و همراهانش از یک سو، و شنیدن سخنان یأس آور اسقف نجران از سوی دیگر، تصمیم گرفتند در برابر خواسته های پیامبر (ص) تسلیم شوند. بنابراین خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیده و گفتند: یا اباالقاسم! ما با تو مباحله نمی کنیم، ولی حاضریم مصالحه کنیم و هر مقداری که خواسته باشی به تو جزیه بپردازیم. پیامبر بزرگوار اسلام (ص) پیشنهاد آنها را پذیرفت و از انجام مباحله منصرف شد و قرارداد صلحی بین پیامبر اسلام (ص) و مسیحیان نجران بسته شد.

مفاد قرارداد پیامبر (ص) با مسیحیان

بر اساس قراردادی که به امضای طرفین رسید، قرار شد مسیحیان نجران در مقابل امنیتی که به برکت حکومت اسلامی تأمین می شود، سالانه 2 هزار حُله (هر حله برابر با یک قواره پارچه برای یک دست لباس) به عنوان جزیه به حکومت اسلامی بپردازند؛ البته به این شکل که هزار حُله را در ابتدای سال و هزار حُله را در نیمه آن پرداخت کنند. قیمت هر حُله نیز چهل درهم بود. بنا به گفته بعضی از مورخان، علاوه بر 2 هزار حُله، پرداخت 30 زره و نیزه و 30 اسب و 30 شتر نیز شرط شد.

امور با اسلام و اعتقاد به خداوند یگانه سازگار نیست.

نتیجه جلسه این شد که برای فردای آن روز با پیامبر اسلام (ص) قرار مباحله بگذارند؛ اگر پیامبر اسلام (ص) برای مباحله سربازان و نیروهای نظامی اش را همراه آورد، با او مباحله کنند، و اگر با خاصان و اهل بیتش در محل مباحله حاضر شود، با او مباحله نکنند؛ چرا که معلوم می شود پیامبر اسلام (ص) به حقانیت خودش مطمئن است، و گرنه عزیزان خویش را در معرض هلاکت قرار نمی دهد. تصمیم هیئت مسیحی به پیامبر اسلام (ص) ابلاغ شد و قرار شد هر دو طرف فردای آن روز (24 ذی حجه) برای انجام مباحله در خارج از مدینه حاضر شوند. پس از معلوم شدن زمان مباحله، پیامبر اکرم (ص) افرادی را جهت دعوت کردن مردم برای مشاهده جریان مباحله، به مدینه و اطراف آن فرستاد تا از همه مردم دعوت به عمل آورند. روز موعود جمعیت بسیاری از زن و مرد در محل مباحله حاضر شدند.

در این زمان بزرگ مسیحیان(اسقف) به آنها گفت: شما فردا به محمد(ص) نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده اش برای مباحله آمد، از مباحله با او بترسید، و اگر با یارانش آمد، با او مباحله کنید. زیرا چیزی در بساط ندارد. فردا که شد پیامبر (ص) آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب (ع) را گرفته بود و حسن و حسین (علیه السلام) در پیش روی آن حضرت راه می رفتند و فاطمه (س) پشت سرش بود. نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود. هنگامی که نگاه کرد، پیامبر (ص) با آن چند نفر آمدند، درباره آنها سؤال کرد به او گفتند: این پسر عمو و داماد او و محبوب ترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی (ع) هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه (س) است که عزیزترین مردم نزد او، و نزدیک ترین افراد به قلب او است.